



Reflections on Inheritance for Two Reasons

Abbas Kalantari Khalil Abad¹ 

1. Associate Professor, Department of Jurisprudence and Law, Faculty of Theology, University of Maybod, Maybod, Iran.
Email: abkalantari@meybod.ac.ir

Article Info

Article Type: Research Article

Article History

Received 27-Feb-2023

Received in revised form 12-Jun-2023

Accepted 18-Sep-2023

Published online 5-Oct-2023

Keywords

inheritance,
cause of inheritance,
reason for inheritance.

ABSTRACT

Inheritance is sometimes by kinship and sometimes through relation by marriage (sabab). However, the Imamiyyah jurists believe that if a dead person has an heir who enjoys two reasons for inheritance, this person can take both of the shares, no matter whether these two or more reasons are relation by marriage or by kinship, or both or all the reasons are either kinship or marriage, provided that none of the reasons is preventing the other. Otherwise, the heir would only inherit based on the reason which prevents other possible reasons. In this paper, an analytical-descriptive method is used to prove that according to the existing evidence, inheritance of the heir for two reasons is specific to those cases in which one reason is relation by marriage and the other is by kinship. However, in cases where both reasons are by kinship, the heir would inherit both shares only in case the relations by kinship are considered as conventionally separate and distinctive.

Cite this article: Kalantari Khalil Abad, A. (2023). Reflections on Inheritance for Two Reasons. *Jurisprudence and the Fundamentals of the Islamic Law*, 56 (1), 183-199. DOI: <https://doi.org/10.22059/jjfil.2023.355730.669496>



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <https://doi.org/10.22059/jjfil.2023.355730.669496>



تأملاتی بر ارث بردن از دو موجب

عباس کلانتری خلیل آباد^۱

۱. دانشیار، گروه فقه و حقوق، دانشکده الهیات، دانشگاه میبد، یزد، ایران. رایانامه: abkalantari@meybod.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	ارث گاهی به قرابت است و گاه به سبب. حال اگر میت دارای وارثی باشد که دو موجب ارث داشته باشد، فقهای امامیه قائلند این فرد سهم هر دو را می‌برد؛ خواه این دو یا چند موجب، برخی سببی باشد و برخی نسبی و یا هر دو یا همه نسبی و یا سببی باشد؛ مشروط به این که هیچ کدام مانع دیگری نباشد والا فقط از موجب مانع ارث می‌برد. در این مقاله با روش تحلیلی-توصیفی اثبات می‌شود که بر اساس ادله، ارث بردن وارث از هر دو موجب مختص مواردی است که یک موجب نسبی و دیگری سببی باشد، اما در مواردی که هر دو موجب نسبی است، در صورتی از هر دو ارث می‌برد که از نظر عرف مجزا شمرده شود.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۸	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۳/۲۲	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۲۷	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۷/۱۳	
کلیدواژه‌ها:	
	ارث، سبب ارث، موجب ارث.
استناد: کلانتری خلیل آباد، عباس (۱۴۰۲). تأملاتی بر ارث بردن از دو موجب. فقه و مبانی حقوق اسلامی، ۵۶ (۱)، ۱۸۳-۱۹۹.	
ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.	



DOI: <https://doi.org/10.22059/ijfil.2023.355730.669496>

مقدمه

در قرآن و روایات سهم هر یک از خویشاوندان نسبی و سببی از ماترک میت مشخص شده است و هر گاه فرد دارای یک نسبت خویشاوندی یا رابطه سببی با میت باشد و مانع و حاجبی نداشته باشد، سهم خود را می برد، اما گاه فرد دارای دو یا چند موجب خویشاوندی یا سببی با میت است. در حقوق مدنی ماده ۸۶۵ آمده است: "اگر در شخص واحد موجبات متعدده ارث جمع شود، به جهت تمام آن موجبات ارث می برد، مگر این که بعضی از آنها مانع دیگری باشد که در این صورت فقط از جهت عنوان مانع ارث می برد."

بنابراین مسئله دارای صورت های متعددی است که به برخی از آنها اشاره می شود:

الف) دو یا چند موجب نسبی باشد و هیچ کدام حاجب دیگری نباشد و این بر دو قسم است: گاه هر دو از یک نوع است؛ مثل کسی که هم جد پدری است و هم جد مادری (هر دو از نوع جد است) و این در صورتی است که مثلاً پدر و مادر میت دختر عمو و پسر عمو باشند و اجداد ادنی (پدر پدر و پدر مادر) هیچ کدام در قید حیات نباشند، ولی جد اعلا (پدر پدر پدر که پدر پدر مادر او است) زنده باشد که هم جد پدری است و هم جد مادری و گاه از دو نوع است؛ مثل کسی که هم دایی است و هم عمو و این در صورتی است که کسی که دارای فرزند پسر از زن متوفای خود است، با زنی که دارای دختر از شوهر متوفای خود است، ازدواج کند و پسر آن مرد هم با دختر آن زن ازدواج کند و بعد از مدتی هر دو زوج (پدر و مادر از یک طرف و پسر و دختر از طرف دیگر) صاحب فرزند شوند. اگر فرزند پدر و مادر، پسر باشد، هم دایی و هم عموی فرزند پسر و دختر است. زیرا برادر پدری پدر و برادر مادری مادر او است. لذا عموی پدری و دایی مادری پسر فرزندان است و بر این اساس نصیب هر دو را، در صورتی که وارث دیگری در طبقه اول و دوم نباشد، به ارث می برد. چه تنها باشد و چه وارثان دیگری در طبقه و درجه او وجود داشته باشد. مثلاً اگر با این فرد عموی دیگری برای میت باشد، یک سوم برای این فرد دارای دو موجب، به خاطر دایی میت بودن است و دو سوم بقیه مال نیز بین او و عموی دیگر به طور مساوی تقسیم می شود؛ یعنی یک سوم دیگر مال هم به خاطر عمو بودن به ارث می برد. بنابراین کسی که دارای دو موجب است، دو سوم مال و آن عمو که یک موجب دارد، یک سوم مال را می برد.

ب) هر دو موجب ارث نسبی باشد و یکی از آن دو حاجب دیگری باشد. مانند پسر عمویی که برادر مادری است و این در صورتی است که زنی که دارای فرزند از شوهر متوفای خود است، با برادر شوهر خود ازدواج کند و از او صاحب فرزند پسر شود. پسر شوهر دوم هم پسر عموی فرزند شوهر اول است و هم برادر مادری او و اگر فرزند شوهر دوم بمیرد، فرزند شوهر اول فقط از جهت برادری ارث می برد. چون برادر حاجب پسر عمو است.

ج) هر دو موجب ارث سببی باشد و هیچ کدام حاجب دیگری نباشد. مثل شوهری که ضامن جریره هم هست. یا شوهری که معتق هم هست. در این صورت نصف مال را به خاطر شوهر بودن و مابقی را به خاطر مولای معتق بودن یا ضامن جریره بودن به ارث می‌برد.

د) هر دو یا چند موجب سببی باشد و یکی از آنها حاجب دیگری باشد. مانند امام که مولای معتق یا ضامن جریره باشد. در این صورت فقط به خاطر مولای معتق بودن یا ضامن جریره بودن ارث می‌برد، چون امام وارث کسی است که هیچ وارث دیگری نداشته باشد.

ه) یک موجب سببی و یک یا چند موجب نسبی باشد و هیچ کدام مانع دیگری نباشد. مانند مردی که همسرش دختر عمویش باشد. اگر همسرش بمیرد، شوهر به موجب زوجیت ارث می‌برد و اگر زن وارثی در طبقه اول و دوم (آباء و اولاد و اخوه و اجداد) و در طبقه سوم، در درجه اعمام و احوال نداشته باشد، شوهر به موجب پسر عمو بودن هم ارث می‌برد.

این مسئله دارای فروض دیگری نیز هست که برای رعایت اختصار به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

از فروض بالا فرض‌های دوم و چهارم از محل بحث خارج است. زیرا وارث فقط با موجب مانع ارث می‌برد.

بیان مسئله

در مورد ارث بردن از دو موجب چند سوال مطرح می‌شود:

الف) دیدگاه فقها مبنی بر ارث بردن از دو موجب مستند به چه ادله‌ای است؟

ب) آیا تعدد موجب در فرد دارای دو موجب باعث اولویت او بر افراد دارای یک موجب می‌شود؟

ج) اگر هیچ یک از دو موجب مانع یکدیگر نباشند، اما در کنار یکی از دو موجب ارث، در غیر این مورد مانعی وجود داشته باشد، آیا در این جا هم مانع خواهد بود؟ مثلاً با وجود عمومی ابوبنی، عمومی ابی ارث نمی‌برد، آیا در فردی که دارای موجب عمو و دایی است هم عمومی ابوبنی مانع ارث بردن عمومی ابی است؟

د) آیا سبب و نسب فاسد در فرد دارای دو موجب نیز مانع ارث می‌شود؟ به عبارتی اگر کسی به دلیل داشتن یک موجب فاسد در غیر این مورد ارث نبرد، آیا در اینجا که دارای دو موجب است نیز ارث نمی‌برد یا در مواردی امکان ارث بردن وجود دارد؟ آیا ممکن است موجب فاسد موجب انتفای کلی ارث در فرد دارای دو موجب شود؟

پیشینه تحقیق

در مورد ارث کتب و مقالات زیادی نوشته شده‌است، اما در مورد ارث بردن از دو موجب، هرچند در کتب فقهی شیعه در مبحث ارث طبقه سوم؛ یعنی عموها و دایی‌ها، به آن اشاره شده، اما در این خصوص تحقیق مستقلی صورت نگرفته و این مقاله اولین تحقیق در این مورد است.

دیدگاه فقهای امامیه

فقهای امامیه قائلند کسی که دارای دو سبب ارث باشد، با هر دو ارث می‌برد؛ مشروط به این که هر دو در مرتبه مساوی باشند. اما اگر یکی از این دو حاجب دیگری باشد، فقط از جهت سبب حاجب ارث می‌برد. (طباطبایی، ۵۷۱/۱۲؛ شهید اول، ۲۲۹، نجفی، ۱۹۱/۳۰)

در کتب فقهی از لفظ سبب استفاده شده است. مراد از سبب در اینجا موجب ارث است و موجب اعم از سببی و نسبی است. (شهید ثانی، الروضه البهیة، ۱۶۹/۸)

دیدگاه فقهای اهل سنت

در بین فقهای اهل سنت مسئله ارث از دو موجب مطرح نشده است. ولی بر اساس مبانی آنها در محل مورد بحث؛ یعنی در جایی که فرد هم دایی است و هم عمو یا هم پسر خاله است و هم پسر عمو نیز هیچ یک از موجبات مانع دیگری نمی‌شود. زیرا از نظر آنها ترجیح وارث، نخست به جهت و بعد به درجه و سپس به قوه است. جهت یعنی بنوت بر ابوت و ابوت بر اخوت و اخوت بر عمومیت مقدم است. اگر جهت یکی باشد، ترجیح بر اساس «الاقرب فالاقرب» است. چنان که پسر بر پسر پسر مقدم است. اگر جهت یکی باشد، قوه قرابت ترجیح داده می‌شود؛ مثلاً برادر ابوی بر برادر ابی مقدم می‌شود. (محمصانی، ۳۳۸)

از طرفی در باره ارث طبقه سوم می‌گویند: اگر جانب قرابت افراد این صنف متفاوت باشد، به جانب قرابت پدری دو سوم و به جانب قرابت مادری یک سوم می‌رسد؛ مثلاً اگر مورث یک دایی یا یک خاله همراه با عمه یا عمو داشته باشد، دایی یا خاله یک سوم می‌گیرد و عمه یا عمو دوسوم. اما اگر جانب قرابت یکسان باشد، ترجیح آنان بر یکدیگر به شرح زیر است:

- ۱- آن که در قرابت اقوی است، مقدم می‌شود. پس کسی که اصلش ابوی است بر آن که اصلش ابی است، مقدم است و آن که اصلش ابی است، بر کسی که اصلش امی است، مقدم می‌شود. مثلاً عمه ابوی، بر عمه ابی یا عمه امی مقدم است.
- ۲- وقتی قوه قرابت یکسان باشد، مال میان آنان به اشتراک و بر اساس «للذکر مثل حظ الانثیین» تقسیم می‌شود.

اما در خصوص اولاد این صنف، ترجیح در صورت یکی بودن جانب، نخست به درجه قرابت است و پس از آن به قوه قرابت و اگر درجه و قوه یکی باشند، آنان که از طریق عصوبت منسوبند، بر آنان که از طریق رحم منسوبند، مقدم خواهند بود. مثلاً دخترعمو بر پسرعمه ترجیح دارد و اگر اولاد از هر حیث با هم مساوی باشند، مال میان آنان به طور مشترک و بر اساس «للذکر مثل حظ الانثیین» تقسیم خواهد شد. (همان، ۳۳۴)

بنابراین در مسئله اجتماع جد ابی با جد امی وارث فقط یک سهم می‌برد و آن سهم جد ابی است. زیرا جد ابی با جد امی دارای جانب قرابت واحدند و ابی هم در قرابت اقوی است. اما در جایی

که فرد هم عمومی ابی است و هم دایی امی، مانعی برای این که فرد هم سهم عمومی ابی و هم سهم دایی ابی را ببرد، وجود ندارد. زیرا اینجا به خاطر اختلاف جهت و جانب، عصبوت مانع نمی‌شود؛ چنان که قوه؛ یعنی ابی بودن عمو به همین جهت مانع دایی به خاطر امی بودن نمی‌شود. در فرضی که وارث پسرعموی است که پسرخاله هم هست نیز مانعی از ارث بردن از هر دو موجب وجود ندارد، زیرا پسرعمو با پسرخاله اختلاف جانب دارند و به همین جهت عصبوت مانع نمی‌شود. اما همان طور که گفته شد هیچ یک از فقهای اهل سنت بر ارث بردن از دو موجب یا سبب تصریح نکرده‌اند.

امکان اولویت فرد دارای دو موجب به خاطر تعدد موجب

آیا تعدد موجب باعث اقریبیت فرد دارای دو موجب و مانع ارث کسانی که دارای یک موجب هستند، می‌شود؟ مثلاً اگر با عمومی که دایی هم هست، عمو یا دایی دیگری باشد، آیا عمومی دارای عنوان دایی، دایی یا عمومی دیگر را که دارای دو عنوان نیست، از ارث محروم می‌کند؟ چنان که برادر ابوینی برادر ابی را از ارث محروم می‌کند؟

در مفتاح الکرامه آمده است: «اجتماع دو سبب (موجب) و بیشتر در یک فرد؛ خواه نسبی باشند و خواه سببی، مانع هیچ یک از افراد همان طبقه که دارای یک موجب ارثند، به توهم این که تعدد موجب باعث تقویت موجب می‌شود، نمی‌گردد.» (حسینی عاملی، ۱۷۶/۸)

توضیح این که در فقه و حقوق فرد دارای دو سبب، بر فرد دارای یک سبب، در صورتی که در یک طبقه و یک درجه باشند، مقدم می‌شود؛ مثلاً با وجود برادر و خواهر ابوینی، برادر و خواهر ابی از ارث محروم می‌شوند و دلیل آن قاعده «الاقرب فالاقرب» دانسته شده است. (محقق اردبیلی، ۳۹۰/۱۱)

شهید ثانی گفته است: «تقدم متقرب به ابوین بر متقرب به اب، بر خلاف اصل است و برای همین متقربین به مادر با متقرب به ابوین در ارث شریک می‌شوند. اصل این است که همه در سببی که مقتضی توارث است، شریکند. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۷۱/۱۳)

برخی نظیر شیخ مفید یکی دیگر از مصادیق این قاعده را پسرعموی ابوینی دانسته است که بر عمومی ابی در ارث مقدم می‌شود، زیرا متقرب ابوینی دارای دو سبب است و این موجب اقریبیت او بر متقرب ابی می‌شود که دارای یک سبب تقرب است. (مفید، ۶۹۳)

برخی این گونه توجیه کرده‌اند که ممکن است اقرب بودن ابوینی بر ابی به خاطر این باشد که ملاک صدق عرفی اقریبیت است؛ خواه به خاطر واسطه کمتر باشد یا ارتباط و انتساب شدیدتر و بدون شک متقرب ابوینی عرفاً اقرب است، زیرا ارتباط و انتسابش به میت شدیدتر است و جهت قرابتش هم بیشتر از متقرب ابی تنها یا امی تنها است. بنابراین فقط مانع ابی می‌شود و متقرب امی با دلیل (اجماع) خارج شده است. بنابراین متقرب ابی باقی می‌ماند. بر این اساس مسئله مطابق قاعده «الاقرب فالاقرب» است. شاید نظر شیخ مفید هم همین باشد. (نراقی، ۲۷۰/۱۹)

پاسخ این است که اولاً بر فرض که دارا بودن دو سبب عرفاً موجب اقریبیت باشد، اما این فقط در صورتی است که هر دو در یک درجه باشند؛ چنان که برادر ابوینی بر برادر ابی مقدم می‌شود. اما در صورتی که درجه ابی مقدم بر ابوینی باشد، عرفاً تعدد سبب، باعث اقریبیت نمی‌شود؛ بلکه بر عکس عرف کسی که در درجه جلوتر است را مقدم می‌دارد؛ هرچند صاحب درجه نزدیکتر دارای یک سبب تقرب باشد. ثانیاً اگر این گونه باشد، در جایی که پسرعمه ابوینی با عمه ابی وارث هستند نیز باید پسرعمه ابوینی بر عمه ابی مقدم شود و حال آن که هیچ کس چنین ادعایی نکرده‌است. ثالثاً در اینجا عرف سبب را لحاظ نمی‌کند، بلکه طبقه و درجه را در نظر می‌گیرد. زیرا عرف بر خلاف عقل چنین دقتی را ندارد. بنابراین در مورد فرد دارای دو موجب ارث نیز داشتن دو موجب؛ هر چند ممکن است باعث ارتباط شدیدتر با میت شود، اما عرف تعدد سبب و موجب را لحاظ نمی‌کند و چنین دقت عقلی ندارد، بویژه وقتی دو موجب در یک طبقه و یک درجه باشند.

اگر گفته شود که پس دلیل اولویت برادر ابوینی بر برادر ابی چیست؟ می‌گوییم در اینجا دلیل خاص وجود دارد؛ مانند روایت: «عَنْهُ قَالَ حَدَّثَهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي يُونُسَ عَنْ أَبِي نُعَيْمٍ الْفَضْلِ بْنِ دَكَيْنٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّيِّعِيِّ عَنِ الْحَارِثِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَعْيَانُ بَنِي الْأُمِّ يَرْتُونَ دُونَ بَنِي الْعَلَاتِ» (طوسی، ۳۲۷/۹) امیر المومنین علی (ع) فرمودند: برادران پدر و مادری ارث می‌برند، نه برادران پدری.

اعیان جمع «عین» است و عین هر چیز قسمت ارزشمند آن است. بنابراین مراد از اعیان برادرانی است که پسران یک پدر و مادر (برادران ابوینی) باشند. (جوهری، ۲۱۷۱/۶) «عَلَّه» بر وزن «ضَرَّه» به معنای آشامیدن پشت سر هم شتر است و «بَنِي الْعَلَاتِ» به فرزندان یک مرد از زنان متعدد (برادران ابی) گفته می‌شود. (ابن منظور، ۴۶۷/۱۱)

وجود فرد حاجب یکی از دو موجب ارث

اگر فرد دارای دو موجب با فردی که حاجب یک موجب از دو موجب او است، وارث میت باشند، آیا در اینجا نیز حاجب خواهد بود یا خیر؟ مثلاً عموی که دایی است و در کنار او عموی ابوینی است، آیا در اینجا با وجود عموی ابوینی، فرد دارای دو موجب، به خاطر این که عموی ابی است، به واسطه عموی ابوینی از سهم عمو محروم می‌شود؟ (به دلیل این که هرگاه ابوینی‌ها با ابی‌ها جمع شوند، ابوینی‌ها مقدم می‌شوند و ابی‌ها محروم می‌گردند) و فقط از جهت دایی امی بودن ارث می‌برد، یا در اینجا استثنا است و به هر دو عنوان عمو و دایی ارث می‌برد و عموی ابوینی مانع او نیست؟

در اینجا چند احتمال وجود دارد:

الف- صاحب جواهر قایل است که در اینجا هم عموی ابوینی مانع عموی ابی می‌شود و این فرد فقط از جهت دایی بودن ارث می‌برد (نجفی، ۱۹۲/۳۹). شهید ثانی هم قایل است که در این صورت فقط سهم دایی را می‌برد و از سهم عمو محروم است. (مسالك الافهام، ۱۷۲/۱۳)

دلیلش این است که ادله‌ای که بر محرومیت عمومی ابی با وجود عمومی ابوینی دلالت دارد، عام است و این مورد را هم شامل می‌شود. بنابراین مقتضی برای محروم بودن عمومی ابی از ارث (وجود عمومی ابوینی) موجود است و مانع هم مفقود است. برای محروم شدن دایی و عمومی ابوینی هم مقتضی موجود نیست. زیرا عمو مانع دایی نیست. بنابراین فرد دارای دو موجب از سهم عمو محروم می‌شود، اما سهم دایی امی را می‌برد.

ب- مال صرفاً برای عمومی ابوینی باشد و فرد دارای دو موجب کالا ارث نبرد؛ چنان که اگر پسر عمومی ابوینی با عمومی ابی و دایی وارث متوفی باشند، علامه در مختلف گفته است: "فقط پسر عمو ارث می‌برد و عمومی ابی و دایی از ارث محروم می‌شوند." (۴۵/۹) زیرا عمو و دایی در یک مرتبه و در عرض هم قرار دارند و مانع یکی از دو امر هم عرض، مانع دیگری نیز هست والا این دو در عرض هم نخواهند بود. (ابن فهد حلی، ۳۹۶/۴)

جواب تحلیلی به این احتمال این است که این دو بر اساس دلیل فقط در اصل ارث بردن و در مرتبه با هم مساویند، نه در همه احکام. به عبارتی این استدلال قیاس امور اعتباری شرعی به علل و موانع تکوینی است که فسادش روشن است. (جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۲۳۶/۹) زیرا ممکن است امری محکوم به حکمی باشد که مساوی آن دارای آن حکم نباشد و جواب نقضی به آن این است که اگر این استدلال صحیح بود، باید حاجبان مادر بر مازاد بر سدس (برادران) حاجب پدر نیز می‌شدند. زیرا پدر و مادر در درجه مساوی هستند. در حالی که حاجب مادر حاجب پدر نخواهد بود. (فاضل مقداد، ۱۸۲/۴).

علاوه بر این دلیلی نداریم که عمو حاجب دایی شود.

ج- مال بین عمومی ابوینی و فرد دارای دو موجب بالسویه تقسیم شود، زیرا هر دو دارای دو سبب تقرب به میت هستند.

اما پیشتر گفته شد که تعدد موجب سبب تقدم یا اولویت نیست و از طرفی اولویت ابوینی بر ابی به خاطر تعدد سبب نیست، بلکه بر خلاف قاعده و به دلیل خاص است. بنابراین امکان تنصیف وجود ندارد.

مقتضای ادله

اگر دلیل تقدم خویشاوند ابوینی بر خویشاوند ابی صرفاً اجماع باشد، باید به قدر متیقن اکتفا کرد و فقط در صورت اجتماع عمومی ابوینی و عمومی ابی حکم به تقدم عمومی ابوینی نمود، زیرا اجماع دلیل لیبی است و نمی‌توان به اطلاق آن تمسک نموده و آن را به صورت تعدد موجب در فرد واحد نیز سرایت داد. اما اگر دلیل تقدم عمومی ابوینی بر عمومی ابی روایت باشد، ممکن است عرف در صورت تعدد موجب در فرد واحد با الغاء خصوصیت، عمومی ابوینی را حاجب عمومی ابی بداند و فرقی بین تنها بودن عمومی ابوینی با عمومی ابی و همچنین بین وجود یا عدم وجود خاله و دایی و نیز جمع شدن

موجب در یک نفر یا جدا بودن عمومی ابی از دایی امی نباشد. بنابراین با توجه به این که علت تقدم ابوی بر ابی روایت است، عمومی ابوی در فرد دارای دو موجب نیز مانع عمومی ابی خواهد بود.

فاسد بودن یک یا چند موجب

مقصود از سبب فاسد، سببی است که فاقد شرایط صحت باشد؛ مانند ازدواج فاقد شرایط و مراد از نسب فاسد، نسبی است که از راه غیر صحیح پدید می آید، مانند آنکه مردی با زنی که در واقع خواهر رضاعی او است، از روی جهل ازدواج کند و از او صاحب فرزند گردد و سپس معلوم شود آن زن، خواهر رضاعی او بوده است. در این صورت، ازدواج بدون نیاز به طلاق یا فسخ باطل است و احکام زوجیت، همچون ارث بردن از یکدیگر و غیر آن نیز ثابت نمی گردد؛ لیکن فرزند متولد شده از این راه، حلال زاده است و احکام فرزندی بر او جاری می شود و در نتیجه از یکدیگر ارث می برند. (آل عصفور البحرانی، ۳۹۴/۱۴؛ شهید اول، الدروس الشرعية، ۳۸۲/۲ و ۳۸۳؛ نجفی، ۳۲۰/۳۹-۳۲۲)

مسلمان با سبب فاسد ارث نمی برد. پس اگر با یکی از محارمش ازدواج نماید، به سبب این ازدواج از همدیگر ارث نمی برند، اگر چه فرض شود که از روی شبهه باشد. اما مسلمان به نسب صحیح و همچنین به نسب فاسدی که از شبهه باشد، ارث می برد. بنابراین اگر معتقد باشد که مادرش اجنبی است و با او ازدواج نماید و از او دارای فرزند شود، فرزند از مادر و پدر و آن‌ها از او ارث می برند و در ازدواج شبهه‌ای بین شبهه موضوعی و حکمی فرقی نیست. (خمینی، ۴۰۳/۲)

سبزواری دلیل عدم ارث مسلمان با سبب فاسد را ظواهر أدلة و عدم تحقق موجب ارث و همچنین به خاطر این که سبب فاسد کالعدم است، می داند. (به عبارتی فاسد بودن سبب موجب می شود که هیچ تاثیری نداشته باشد و علقه شرعی بین آنها حاصل نشود.) ضمن این که اجماع هم وجود دارد. (سبزواری، ۳۰/۳۲۷)

اما دلیل ارث بردن با نسب فاسد را این گونه بیان می کنند: «زیرا اجماعاً وطی به شبهه در الحاق نسب، مثل عقد صحیح است. بنابراین عمومات و اطلاقات ارث شامل آن می شود. حتی اگر شبهه بودن روشن شود. زیرا اشتباه یکی از اسبابی است که نسب را ثابت می کند. بله در زنا توارثی نیست.» (همان)

آری اگر فرد جاهل مقصر باشد، علما اجماع دارند که مانند عامد است و از شبهه خارج می شود. (فاضل موحدی لنگرانی، ۱/۴۹۸)

حال اگر دو یا چند موجب ارث با هم جمع شوند، در صورتی که برخی فاسد باشد و آن فاسد سبب باشد، قطعاً از جهت آن سبب ارث نمی برد. اما اگر آن موجب فاسد نسبی باشد و موجب‌های دیگر مانع آن نباشند و قائل شویم که فرد دارای دو موجب از هر دو ارث می برد، از جهت نسب فاسد نیز ارث می برد. مثلاً اگر کسی با دختر خود از روی شبهه ازدواج کند و صاحب فرزندی شود و بمیرد، فرزند متولد از وی ارث می برد، اما دختر به خاطر زوجیت از او ارث نمی برد.

حال اگر دو یا چند موجب نسبی با هم جمع شوند که یک یا چند تا از آنها فاسد باشد و هیچ یک از دو نسب فاسد مانع دیگری نباشند، حکم نسب صحیح را دارد. سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا نباید بین نسب صحیح و فاسد فرقی وجود داشته باشد؟

پاسخ این است که کشف شبهه به صحت انتساب ضرر نمی‌رساند. زیرا اشتباه نیز یکی از اسباب محله در حال اشتباه و شرعاً اثبات کننده نسب است. بنابراین نسب شرعاً صحیح است؛ هرچند سبب آن در واقع و نفس الامر فاسد باشد. زیرا شارع آن نسبت را معتبر دانسته است. (نراقی، ۴۴۱/۱۹) و این با نسبی که بنفسه فاسد است، مانند نسب حاصل از زنا که موجب توارث نمی‌شود، فرق دارد.

ادله ارث بردن از دو موجب

از نظر فقهای امامیه ارث بردن یا به فرض است، یا به قرابت و یا به هر دو. اگر کسی مانند دختر و خواهر و خواهران و برادران امی دارای فرض باشد، باید سهم او را پرداخت نمود و در بین افرادی که به فرض ارث می‌برند، ارث از دو موجب صحیح متصور نیست تا اگر به یک موجب ارث داده نشود، فریضه رعایت نشده باشد. اما اگر کسی صاحب فرض نباشد و دارای یک موجب قرابت باشد، باید سهم او را پرداخت کرد؛ تا جایی که اگر کسی در طبقه و درجه او نباشد، تمام ماترک به او داده می‌شود و اگر به او داده نشود، طبق قاعده «الاقرب فالاقرب» حق او تزییع شده است. اما کسی که دارای دو موجب خویشاوندی است، در صورتی که کس دیگری در طبقه و درجه او نباشد، می‌توان با هر دو موجب و حتی با یک موجب، تمام ماترک را به او داد. چون کس دیگری وجود ندارد، اما اگر افراد دیگری در طبقه و درجه با او باشند، از یک موجب قطعاً ارث می‌برد، اما بیشتر از آن به دلیل معتبر نیاز دارد.

برای ارث بردن از دو موجب به ادله زیر استناد شده است:

دلیل اول: سنت

از سنت تنها به یک روایت استناد شده و امکان استناد به یک روایت دیگر نیز وجود دارد.

الف) صحیح محمد بن القاسم بن فضیل: "وَعَنْهُ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي رَجُلٍ مَاتَ وَ تَرَكَ امْرَأَةً قَرَابَةً لَيْسَ لَهُ قَرَابَةٌ غَيْرَهَا قَالَ يَدْفَعُ الْمَالُ كُلَّهُ إِلَيْهَا". (حر عاملی، ۵۱۷/۱۷؛ طوسی، ۱۷/۹) از امام رضا (ع) در باره مردی پرسیدم که مرده است و وارث او (فقط) زنی است که خویشاوند اوست و جز او خویشاوند دیگری ندارد، فرمودند: تمامی مال به او داده می‌شود.

این حدیث بر ارث بردن زوجه از تمام ترکه زوج، در صورتی که خویشاوند دیگری جز او نداشته باشد، دلالت دارد. ظاهر حدیث این است که زن با شوهر نسبت نسبی هم دارد و غیر از او خویشاوند

دیگری (به طور کلی) برای شوهر نیست. پس زن به خاطر دو سبب، یکی زوجه بودن و دیگری قرابت ارث می‌برد. بنابراین ارث بردن از دو سبب جایز است.

اما اولاً ظاهر حدیث این است که هیچ وارث دیگری، غیر از زوجه برای میت نیست و باید به زوجه علاوه بر سهم زوجیت، مابقی ترکه به عنوان سهم قرابت داده شود. ثانیاً این حدیث فقط یک فرض را شامل می‌شود و آن فرض اجتماع زوجیت با خویشاوندی است که عقلاً و عرفاً متعدد حساب می‌شود. به عبارتی زوج و زوجه از موجبات سببی و دخترعمو و امثالهم از موجبات نسبی ارثند و هر کدام عرفاً و عقلاً جدا محسوب می‌شوند، اما در فرض اجتماع جد پدری با جد مادری یا عمو با دایی، دو موجب هم طبقه و هم عرض نسبی‌اند و اگر در یک فرد جمع شوند، از نظر عرف تعدد آنها مشکل است، بخصوص جد پدری که جد مادری نیز هست. هر چند ممکن است عقلاً متعدد باشند، اما در تشخیص موضوعات و عناوین احکام و حدود آنها عرف بر عقل مقدم است. (علی اکبریان، ۲۵۳) زیرا احکام شرعی بر اساس محاورات عرفی ابلاغ شده‌است. چنان که خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم/۴) ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر به زبان قومش (تا پیام وحی را) برای آنها آشکار سازد.

ب) ممکن است به روایاتی استناد شود که دلالت دارد در ارث نباید مطلقاً آنچه را خدا مقدم داشته، موخر و آنچه را موخر داشته، مقدم داشت. چون هیچ موردی را استثنا نکرده‌است. مانند صحیح‌ه یونس بن یعقوب از امام صادق (ع) که در آن آمده‌است: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مُقَدَّمُ لِمَا آخَرَ وَلَا مُؤَخَّرُ لِمَا قَدَّمَ ثُمَّ ضَرَبَ بِإِخْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ يَا أَيُّهَا الْأُمَّةُ الْمُتَخَيَّرَةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا لَوْ كُنْتُمْ قَدَّمْتُمْ مَنْ قَدَّمَ اللَّهُ وَ آخَرْتُمْ مَنْ آخَرَ اللَّهُ وَ جَعَلْتُمْ الْوِلَايَةَ وَ الْوَرَاثَةَ حَيْثُ جَعَلَهَا اللَّهُ مَا عَالَ وَ لِيَّ اللَّهُ وَ لَا عَالَ سَهْمٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ وَ لَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ فِي حُكْمِ اللَّهِ وَ لَا تَنَازَعَتِ الْأُمَّةُ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ... (کلینی، ۷/۷۸). امام صادق (ع) فرمود: حضرت علی که درود خدا بر او باد فرمود: حمد و سپاس خداوندی که آنچه به تأخیر انداخته پیش نمی‌افتد و آنچه پیش انداخته به تأخیر نمی‌افتد. سپس یک دست (مبارک) خود را روی دست دیگر زد و گفت ای امتی که بعد از پیامبرش سرگردان شدید، اگر آنچه را خدا مقدم داشته، مقدم بدارید و آنچه را به تأخیر انداخته، به تأخیر اندازید، و ولایت و وراثت را در جایی قرار دهید که خداوند قرار داده‌است، نه بر ولی خدا نقصی وارد می‌شود و نه نقصی (عولی) در سهمی که خداوند (برای وارثان) قرار داده پیش می‌آید و هرگز دو نفر در حکم خدا با هم اختلاف پیدا نمی‌کنند و امت در هیچ امری از اوامر خدا با هم جدال نمی‌کنند...

بر اساس این روایت باید به کسی که دارای دو موجب ارث است، سهمی که خدا برای هر کدام از موجب‌ها در قرآن و سنت تعیین کرده، پرداخت کرد و اگر داده نشود، مصداق تأخیر ماتقدم و تقدیم ماتأخر است که در این روایت مورد نکوهش قرار گرفته‌است.

اشکال استناد به این روایت این است که:

اولاً: این روایت به هیچ یک از فروض مسئله اشاره نکرده و در مقام بیان این مسئله نیست. ثانیاً: این که هر دو سهم حق او باشد، اول کلام است. ابتدا باید بررسی شود که آیا فرد دارای دو موجب؛ از هر دو موجب ارث می‌برد و یا خیر تا اگر حق او بود، مشمول این روایت شود. ثالثاً: ندادن هر دو سهم فرد دارای دو موجب، همیشه تقدیم ما تاخر و یا تاخیر ما تقدم نیست. زیرا در جایی که فرد دارای دو موجب با فرد دیگری ارث بر باشد، مثلاً عمویی که دایی است؛ اگر با عمو و دایی دیگری باشد؛ هرچند سهم او کم می‌شود، اما تقدم و تأخیری در کار نیست. روایت دیگری که بر بردن ارث با دو موجب دلالت کند، یافت نگردید تا به استناد روایات بتوان حکم فروض دیگر را بدست آورد.

دلیل دوم: عموم (اطلاق) ادله ارث

به این معنا که اطلاق ادله ارث شامل فرد دارای دو موجب نیز می‌شود و مانعی از آن نیز وجود ندارد؛ یعنی مقتضی موجود و مانع مفقود است. (فاضل هندی، کشف اللثام، ۴۵۸/۹) زیرا خطابات شرعی مانند قضایای حقیقی است. هر زمان که موضوع آنها در خارج تحقق یابد، حکم بر آن مترتب می‌شود. خواه حکم وضعی باشد، مانند ارث و خواه حکم تکلیفی. (سیفی مازندرانی، ۴۴۲/۱ و ۴۴۳) در خطابات شرعی برای عمو و دایی سهمی از ارث قرار داده شده و در هر جا عنوان دایی و عمو که موضوع است، تحقق یابد، سهم آنها از ارث نیز ثابت می‌شود. (ولو در یک فرد باشد) ایراد استدلال این است که استناد به اطلاق در صورتی است که مقدمات حکمت فراهم باشد، اما در اینجا همه مقدمات حکمت فراهم نیست.

توضیح این که در علم اصول برای دلالت لفظ مطلق بر تمام افراد و مصادیق خود نیارمند شرائطی است که به آنها مقدمات حکمت گفته می‌شود. اگر همه این شرائط جمع باشد، لفظ مطلق همه مصادیق را در بر می‌گیرد وگرنه نمی‌توان گفت آن لفظ اطلاق دارد. در مورد تعداد مقدمات حکمت اختلاف نظر وجود دارد، اما دو تا از آنها مورد اتفاق نظر اصولیان است: الف) گوینده در مقام بیان همه مراد باشد؛ به این معنا که گوینده مقصود خود را با تمام جزئیات لازم بیان کند. زیرا می‌خواهد شنونده از همه جزئیات مقصود او آگاه شود. بنابراین اگر گوینده سخن یا لفظی را به صورت کلی بیان کند و کیفیت و شرائط آن را ذکر نکند، می‌گویند در مقام بیان نیست و نمی‌توان از سخن وی اطلاق را استفاده کرد. مثلاً در ماده ۸۶۱ قانون مدنی آمده است: "موجب ارث دو امر است: نسب و سبب." این ماده می‌خواهد موجبات ارث را به طور کلی بیان کند و از اطلاق نسب و سبب نمی‌توان گفت که هر نسب و سببی ارث می‌برد.

ب) قرینه بر تقیید وجود نداشته باشد. اگر گوینده برای لفظ مطلق قیدی بیآورد، معنایش این است که منظور او همه افراد و مصادیق لفظ مطلق نیست و به عبارتی لفظ همه افراد را شامل نمی‌شود؛ بلکه مقید است. مراد از قید در اینجا قید متصل است، نه منفصل. مثلاً اگر گفته شود عقد در حال احرام باطل است و با علم به حرمت موجب حرمت ابدی است، هر چند در ابتدا عقد اطلاق

دارد. اما از کلمه حرمت ابدی که قید متصل است می‌فهمیم که مقصود ماده فقط عقد نکاح است. (مظفر، ۲۳۸/۱-۲۳۹)

حال در اینجا می‌گوییم در روایاتی که برای دایی و عمو و... ارث قرار داده شده، مقصود شارع بیان اصل ارث بردن آنها از ماترک متوفی بوده است و کاری به این که اگر فرد دارای دو موجب باشد، آیا به موجب هر دوی آنها ارث می‌برد یا خیر، نداشته است. البته برای عدم دلالت بر اطلاق لازم نیست که همه شروط (در مقام بیان بودن و عدم وجود قرینه و...) با هم وجود نداشته باشد؛ بلکه عدم وجود یکی از شروط (در مقام بیان بودن) برای عدم دلالت بر اطلاق کفایت می‌کند.

دلیل سوم: قاعدة تنزیل

مراد از قاعده تنزیل این قاعده است: «کُلُّ ذی رحم منزلة من یتقرب به الی المیت» یعنی هر خویشاوندی به منزله کسی است که به میت نزدیک است. بنابراین هر خویشاوند میت، حکم کسی را دارد که به واسطه او به میت منتسب است و سهم ارث او را می‌برد. دایی و خاله به منزله مادرند و عمو و عمه هم به منزله پدر هستند. جد پدری به منزله پدر است و جد مادری هم به منزله مادر است. بر اساس این قاعده هر کس سهم کسی را که به او نزدیک است، می‌برد. حال اگر کسی هم به مادر نزدیک بود و هم به پدر، مانند عمویی که دایی است، سهم هر دو جهت را می‌برد.

هر چند در اصل دلالت قاعده تنزیل بر ارث بردن هر کس از کسی که به او نزدیک است، شکی وجود ندارد، اما در مورد این که فرد دارای دو موجب به موجب این قاعده از هر دو سبب ارث ببرد، اشکال وجود دارد. نراقی گفته است: «از جمله خویشاوندانی که در آنها دو سبب وجود دارد، برادر ابوینی، عموی ابوینی و دایی ابوینی است، زیرا برادر و عمو و دایی پدری و برادر، عمو و دایی مادری است و اگر قاعده ارث بردن از دو سبب را بپذیریم، لازمه اش این است که اگر یکی از اینها با خویشاوندان مادری که در مرتبه آنها است، وارث میت باشند و کس دیگری نباشد، برای آنها هم سهم برادر، عمو و دایی پدری باشد و هم با برادر، عمو و دایی مادری شریک باشند. اما انعقاد اجماع موجب ترک ملاحظه قاعده مزبور در مورد آنها شده است.» (نراقی، ۳۴۱/۱۹)

از سخن ایشان این گونه استفاده می‌شود که اگر اجماع نبود، لازمه ارث بردن فرد دارای دو موجب، از هر دو این است که یک فرد، نه تنها به خاطر موجبات متعدد ارث ببرد؛ بلکه از یک موجب نیز ارث متعدد ببرد؛ مثلاً از موجب برادری، هم سهم ابی‌ها و هم سهم امی‌ها را ببرد و این را هیچ کس نمی‌پذیرد.

اگر گفته شود که قیاس برادر و عموی ابوینی با عمویی که دایی است، قیاس مع الفارق است، زیرا برادر دارای یک عنوان برادر است، ولی دایی که عمو است، دارای دو عنوان مجزا است.

می‌گوییم قیاس برادر، عمو و... ابوینی با عمویی که دایی باشد، مع الفارق نیست، زیرا ملاک در هر دو یکی است و آن تعدد اسباب قرابت است. برادر ابوینی، هر چند فقط برادر است، اما انتسابش به میت به دو سبب پدر و مادر است و عمویی که دایی است نیز؛ هر چند دارای دو عنوان عمو و دایی

از میان طبقات ارث بر است، اما باز انتسابش به میت از طرف پدر و مادر است. (عمو از طرف پدر و دایی از طرف مادر) و طبق قاعده تنزیل عمو و دایی در واقع ارث پدر و مادر را می‌برند؛ چنان که برادر ابی سهم پدر و برادر امی سهم مادر را می‌برد. بنابراین به استناد قاعده تنزیل نمی‌توان ارث بردن فرد دارای دو موجب از هر دو را پذیرفت.

دلیل چهارم: قاعده «الاقرب یمنع الابدع»

معنای قاعده این است که هر کس نسبت به میت نزدیک تر است، ارث بردن دورتر از خود را مانع می‌شود. (جعفری لنگرودی، ۴۲۷)

از این قاعده به قاعده «الاقرب فالاقرب» نیز تعبیر می‌شود. این قاعده در ابواب مختلف فقه، مانند دیه (کلینی، ۳۶۵/۷)، عاقله (رک: علامه حلی، تبصره المتعلمین، ۲۰۶)، نفقه (فخر المحققین، ۲۸۶/۳) و... نیز مورد استناد قرار می‌گیرد.

در ماده ۱۲۰۰ قانون مدنی نیز آمده است: «نفقه ابویین با رعایت الاقرب فالاقرب به عهده اولاد و اولاد اولاد است.»

بر اساس این قاعده در باب ارث با وجود خویشاوندان طبقه اول (پدر و مادر و فرزندان و فرزندان آنها) ارث به اقوام طبقه دوم (اجداد و خواهران و برادران و فرزندان آنها) نمی‌رسد و با وجود دورترین خویشاوند در طبقه دوم، ارث به اقوام طبقه سوم (عموها و دایی‌ها و فرزندان آن) نمی‌رسد.

همین طور با وجود افراد در یک درجه، ارث به افرادی که در درجه بعد قرار دارند، نمی‌رسد؛ یعنی با وجود برادر، ارث به پسر برادر نمی‌رسد. همچنین با وجود خویشاوندان نسبی ارث به خویشاوندان سببی نمی‌رسد. فقط زن و شوهر با وارثان در همه طبقات ارث می‌برند.

بنابراین در جایی که دو سبب ارث وجود دارد و هر دو در یک طبقه و درجه قرار دارند و هیچ یک از دو موجب مانع دیگری نیست، باید فرد با هر دو ارث ببرد و گرنه لازم می‌آید که ارث به فرد دورتر برسد که طبق قاعده درست نیست.

برای این که مشخص شود آیا استناد به این قاعده برای ارث بردن فرد دارای دو موجب، از هر دوی آنها صحیح هست یا خیر؟ لازم است به ادله این قاعده اشاره شود.

برای این قاعده به ادله متعددی از قرآن، سنت و عقل و اجماع استناد شده است. مهمترین دلیل این قاعده این آیه شریفه است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ وَأُولَئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (انفال/۷۵) کسانی که بعداً ایمان آوردند و هجرت کردند و با شما جهاد نمودند، از شما هستند و خویشاوندان برخی نسبت به برخی دیگر، در احکامی که خدا مقرر داشته، سزاوارترند؛ خداوند به همه چیز داناست.

بر اساس آیه برخی از خویشاوندان بر برخی دیگر در ارث مقدم هستند. این آیه صرف اولویت برخی را ثابت کرده، اما مصادیق آن را بیان نکرده است.

اما برخی روایات ملاک اقریبیت را نیز بیان کرده‌است، مانند: «صحيحه ابی ایوب خزاز از ابی عبدالله (ع): "قَالَ إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ أَنْ كُلَّ ذِي رَجَمٍ بِمَنْزِلَةِ الرَّجِيمِ الَّذِي يَجْرُ بِهِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَارِثٌ أَقْرَبَ إِلَى الْمَيِّتِ مِنْهُ فَيُحْجَبُ بِهِ" (طوسی، ۲۶۹/۹) امام صادق (ع) فرمودند: همانا در کتاب علی (ع) آمده‌است: «هر خویشاوندی که در طبقه بعدی قرار بگیرد، به منزله آن خویشاوندی است که میراث میت را از راه خویشاوندی به سوی خود می‌کشد، اما اگر طبقه قبل زنده باشند، طبقه بعدی رامحروم می‌کنند».

دراین روایت، وجود وارث اقریب به میت در طبقه، مانع ارث بردن شخص ابعد از نظر طبقه دانسته شده‌است.

روایاتی نیز وجود دارد که افراد هر طبقه را بیان نموده که ذکر و بررسی آنها از حوصله این نوشتار خارج است. (رک: کافی، ۷/۷۵-۷۷)

در فقه در باب ارث در موارد متعددی به این قاعده استناد شده‌است؛ از جمله برای اولویت افراد دارای دو موجب؛ مانند برادر ابوینی بر برادر ابی یا عمومی ابوینی بر عمومی ابی.

اما استناد به این قاعده در مورد ارث بردن از دو موجب، محل اشکال است، زیرا اولاً در صورت ارث نبردن فرد دارای دو موجب، لزوماً ارث به فرد ابعد از میت نمی‌رسد، بلکه ممکن است به فردی دیگر در همان طبقه و درجه برسد و یا اگر کس دیگری نباشد، با همان موجب به خود او برگردد؛ چنان که اگر میت دارای یک یا دو دایی ابی یا عمومی دیگر غیر از فرد دارای دو موجب باشد، در این صورت اگر فرد دارای دو موجب فقط با یک موجب ارث ببرد، ماترک بین او و سایرین تقسیم می‌شود و اگر کس دیگری نباشد، بقیه مال به خود او می‌رسد و به هیچ عنوان به فردی که در طبقه یا درجه بعدی است، داده نمی‌شود تا با قاعده منافاتی داشته باشد.

ثانیاً این قاعده در مقام مقایسه دو فرد و برای زمانی است که دو نفر وجود داشته باشند و بخواهیم یکی را بر دیگری ترجیح دهیم؛ چنان که صیغه "افعل" در "الاقرب" بر آن دلالت دارد. اما در اینجا فرض بر این است که هر دو موجب در یک نفر وجود دارد و فرض این است که هر دو از نظر مرتبه و درجه برابرند.

دلیل پنجم: اجماع

همه فقها قایلند که وارث دارای دو موجب با هر دو ارث می‌برد و تا آنجا که بررسی کردیم، هیچ یک از قدما، متأخرین و معاصرین حداقل مخالفتی ابراز نکرده‌اند و ظاهراً اجماع وجود دارد.

اما بر فرض وجود اجماع این اجماع مدرکی است و مشهور قائلند که اجماع مدرکی حجت نیست. (آخوند خراسانی، درالفوائد فی الحاشیه علی الفرائد، ۱۲۳)

بنابراین هیچ یک از ادله بجز صحیحه محمد بن القاسم بن فضیل برای ارث بردن از دو موجب قابل استناد نیست.

نتیجه

دلیل ارث بردن از دو موجب منحصر در یک دلیل و آن صحیحه محمد بن القاسم بن فضیل است و این روایت بر ارث بردن همسر دارای رابطه خویشاوندی با میت دلالت دارد، اما قیاس آن با فرد دارای دو نسبت خویشاوندی با میت مشکل است، زیرا زوجیت که از موجبات سببی است، با مثلاً دختر عمو، عقلا و عرفاً مغایر است، ولی مثلاً جد پدری و جد مادری، دو موجب هم طبقه و هم درجه و هم نوع نسبی هستند و اگر در یک فرد جمع شوند، از نظر عرف تعدد آنها مشکل است؛ هر چند ممکن است عقلاً متعدد باشند ولی گفته شد که در تشخیص موضوعات و عناوین احکام و حدود آنها به دلیل این که احکام شرعی طبق محاورات عرفی ابلاغ شده، متفاهم عرفی بر دقت عقلی مقدم است. بنابراین نمی‌توان حکم کسی که دارای رابطه سببی و خویشاوندی است را برای هر کس که دارای دو رابطه خویشاوندی است، در نظر گرفت. حال فرد دارای دو نسبت خویشاوندی که از نظر عرف تعدد آنها مشکل است، قطعاً از یک موجب ارث می‌برد، زیرا ارث بردن او از هیچکدام از موجب‌ها مغایر با حکم عقل است. چون سهم چنین فردی مسلماً کمتر از فرد دارای یک موجب نیست. ولی نسبت به مازاد بر یک موجب، اصل برائت جاری می‌شود. زیرا محل بحث از موارد شک در تکلیف است و در این موارد نسبت به سهم مازاد، اصل برائت جاری می‌گردد. اگر سهم هر دو موجب به یک مقدار باشد، مشکلی نیست، اما اگر متفاوت باشد، سهمی که بیشتر است را می‌برد، زیرا مورد از مصادیق شک در مکلف به است و در این موارد باید احتیاط کرد.

منابع

قرآن کریم

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین، دررالفوائد فی الحاشیه علی الفرائد، تهران، موسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲. -----، کفایه الاصول، موسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۷ق.
۳. آل عصفور البحرانی، شیخ حسین بن محمد، الانوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرایع، محقق: میرزا محسن آل عصفور، مطبعه امیر، ۱۴۱۰ق.
۴. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، محقق: مجتبی عراقی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۵. ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، ۱۴۱۴ق.
۶. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران، انتشارات گنج دانش، ۱۳۶۳ش.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح-تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت، دار العلم للملایین، ۱۴۱۰ق.

٨. حرّ عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ١٤٠٩ق.
٩. حسینی عاملی، سید محمد جواد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی، بی تا.
١٠. خمینی، سید روح الله الموسوی، تحریر الوسیله، النجف الاشرف، دار الکتب العلمیه، ١٣٩٠ق.
١١. سبزواری، سید عبد الأعلى، مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام، قم، دفترآیة الله سبزواری، ١٤١٣ق.
١٢. سیفی مازندرانی، علی اکبر، دلیل تحریر الوسیله، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، ١٤١٦ق.
١٣. شاهرودی، سید محمود و جمعی از پژوهشگران، موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت (ع)، مصحح: جمعی از پژوهشگران مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، ١٤٢٣ق.
١٤. شهید اول، محمد بن مکی عاملی، الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٧ق.
١٥. -----، اللعة الدمشقیة، قم، انتشارات دارالفکر، ١٣٩٢ش.
١٦. شهید ثانی زین الدین بن علی بن احمد عاملی، مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، محقق: گروه پژوهش معارف اسلامی، ١٤١٣ق.
١٧. -----، الروضة البهیة فی شرح اللعة الدمشقیة، قم، کتابفروشی داوری، ١٤١٠ق.
١٨. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المقتنعة، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ١٤١٣ق.
١٩. صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، مصحح: عباس قوچانی-علی آخوندی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ١٤٠٤ق.
٢٠. طباطبایی، سید علی بن محمد علی، ریاض المسائل فی تحقیق الأحکام بالدلائل، مصحح: محمد بهرمنند-محسن قدیری-کریم انصاری-علی مروارید، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ١٤١٨ق.
٢١. طریحی، فخرالدین بن محمد علی، مجمع البحرین، تحقیق احمد الحسینی، تهران، مکتبه المرتضویه، ١٣٧٥ش.
٢٢. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ١٤٠٧ق.

۲۳. علامه حلی، ابو منصور محمد بن حسن، مختلف الشیعة فی أحكام الشریعة، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۴. -----، تبصره المتعلمین فی احکام الدین، تهران، موسسه طبع و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۵. علی اکبریان، حسنعلی، قاعده عدالت در فقه امامیه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶ش.
۲۶. فاضل موحدی لنکرانی، محمد، تفصیل الشریعه، قم، مرکز فقه الایمه الاطهار(ع)، ۱۴۲۱ق.
۲۷. فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله سیوری حلی، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، مصحح: سید عبد اللطیف حسینی کوه کمری، قم، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴.
۲۸. فاضل هندی، محمد بن حسن بن محمد اصفهانی، کشف اللثام و الإیهام عن قواعد الأحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
۲۹. فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف اسدی حلی، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم، موسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
۳۰. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، الکافی، مصحح: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۳۱. محقق اردبیلی، احمد بن محمد (مقدس اردبیلی)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، مصحح: آقا مجتبی عراقی-علی پناه اشتهااردی-آقا حسین یزدی اصفهانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.
۳۲. محمضانی، صبحی رجب، المبادئ الشرعیة و القانونیه فی الحجر و النفقات و الموارث و الوصیه، ترجمه حمید مسجد سرابی و مصطفی جباری، سمنان، دانشگاه سمنان، ۱۳۹۱ش.
۳۳. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، قم، موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، ۱۴۳۰ق.
۳۴. نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستندالشیعة فی أحكام الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، ۱۴۱۵ق.